از نورتا نوا

زندگی و ارزش‌های هنری غلامحسین بنان
استاد آواز ایران

به کوشش پری‌دخت آور (بنان)

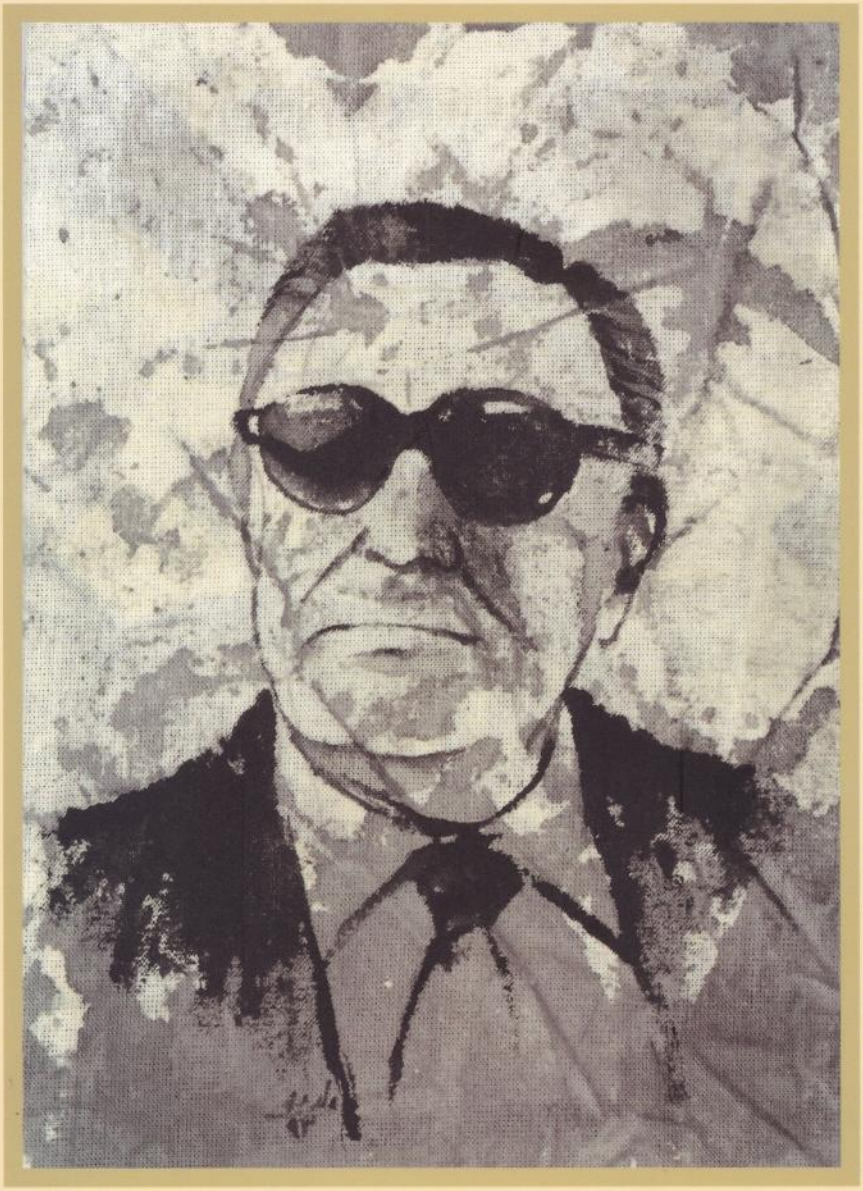

بتهوون
مرکز موسیقی بتهوون شیراز

مؤسسه‌ی فرهنگی ـ هنری ماهور

تهران، خیابان حقوقی، شماره‌ی ۴۲، طبقه‌ی همکف
کدپستی ۱۶۱۱۹، صندوق پستی ۴۷۷-۱۹۵۷۵
تلفن: ۷۷۶۰۱۰۲۰ فکس: ۷۷۵۰۶۵۵۳

www.mahoor.com
info@mahoor.com

از نور تا نوا
زندگی و ارزش‌های هنری غلامحسین بنان
استاد آواز ایران

به کوشش پری‌دخت آور (بنان)

ویراستار: محمد افتخاری
طرح جلد: ملیحه محسنی
صفحه‌آرا: سمانه سرافراز
چاپ اول: ۱۳۹۳
تعداد: ۲۲۰۰ جلد
لیتوگرافی: کارا
چاپ: مهراب
صحافی: نبوت

© حق چاپ محفوظ است.
شابک: ۵-۴۲-۸۷۷۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBM: 978-964-8772-42-5

مرکز موسیقی بتهوون شیراز

فهرست مطالب

درآمد ۹

دیباچه‌ای بر این ویرایش — پری‌دخت آور (بنان) ۱۱

همسرم بنان — پری‌دخت آور (بنان) ۱۵

پرتوی از آن سوی تاریخ — نعمت‌الله قاضی (شکیب) ۲۱

زندگی‌نامه‌ی بنان — حسینعلی ملاّح ۲۵

بخش اول (نوشته‌ها) ۴۵

به یاد بنان — امیرمحسن بایگان ۴۷

هنرمند آگاه — فرامرز پایور ۵۱

هم‌نوای من — علی تجویدی ۵۵

بزرگ‌مرد موسیقی ایران — بیژن ترقی ۵۹

بنان و ارزش هنری و زندگی او — منوچهر جهانبگلو ۶۳

نوایی برتر — فریدون حافظی ۷۱

بنان در قلب مردم خانه داشت — ابوالقاسم حالت ۷۵

غوغای نای بنان — عبدالرفیع حقیقت ۷۹

هزارآوای موسیقی — محمود خوشنام ۸۳

یادی از بنان — غلامعلی رعدی آذرخشی ۸۷

به یاد زنده‌مَرد، بنان — کمال زین‌الدین ۹۱

موهبت آسمانی — حسن سادات ناصری ۹۳

نقش بنان در یاد — سبزه منصور (ساعدلو) ۱۰۱

بتهوون
مرکز موسیقی بتهوون شیراز

بنان، یار دیرین — رضا سجّادی ۱۰۳
آشنای دل — نیّر سعیدی ۱۰۷
نوایی آسمانی — حسین شاه‌زیدی ۱۰۹
پروفسور باخ (Bach) و بنان — ناصرالدین صاحب‌الزمانی ۱۱۵
دیدگاهی دیگر بر گستره‌ی هنر — داریوش صبور ۱۱۹
جلوه‌های متعالی روح آدمی — مهدی ماحوزی ۱۳۳
تنها صداست که می‌ماند — نادر مجد ۱۳۷
نوای سِحرآمیز — فریدون مشیری ۱۴۱
حریرِ تحریر — رحیم معینی کرمانشاهی ۱۴۳
استاد غلامحسین بنان و آواز او — حسینعلی ملّاح ۱۴۷
پایگاهی دوردست — مجید مهران ۱۵۵
با یاد آن صدای مخملی — علیرضا میرعلینقی ۱۵۷
پاسدار موسیقی آوازی — محمد میرنقیبی ۱۶۱
زنده‌ی جاوید — تورج نگهبان ۱۶۵
بنانی که من می‌شناختم — اسماعیل نوّاب صفا ۱۶۹
آیینه‌ی جوانی من — ابوالحسن ورزی ۱۷۳
یار دیرینم، بنان — عبدالعلی وزیری ۱۷۵
حریری در رهگذار نسیم — احسان یار شاطر ۱۷۷

بخش دوم (دفتر یادبود بنان و نامه‌ها) ۱۸۳

بخش سوم (شعرها) ۱۹۵

سرود قدسیان — اصفهانی (شهپر) ۱۹۷
گنج — بکایی (وفا) ۱۹۷
انوشه‌روان — توران بهرامی (شهریاری) ۱۹۸
بنان، خواننده‌ی جاودانی — رضا تفقّد راد ۱۹۹
بی‌هماورد — غلامحسین جواهری (وجدی) ۱۹۹
سِحرآفرین — عبدالصمد حقیقت ۲۰۰
در سوگ بنان — ناصر رستگارنژاد ۲۰۱
کاروان‌سالار — محمدعلی ستوده‌نیا ۲۰۲
ستاره‌ی هنر — نیّر سعیدی ۲۰۴

مرکز موسیقی بتهوون شیراز

پیرایه‌ی باغ هنر — صالح ۲۰۵
سرخیل هنر — ابراهیم صهبا ۲۰۶
مرگ بنان — عبدالله طالع همدانی ۲۰۷
روشنانِ دل — منیر طه ۲۰۸
نوجامه — کرمانشاهی (تنها) ۲۰۹
یاد یار مهربان — فریدون مشیری ۲۱۰
تکرار محال — رحیم معینی کرمانشاهی ۲۱۱
بنان همیشه به یاد هنروران زنده‌ست — حسینعلی ملّاح ۲۱۲
عندلیب ایران — سبزه منصور (ساعدلو) ۲۱۳
نقش‌بند حادثه — اسماعیل نوّاب صفا ۲۱۴
درد جدایی — کیومرث وثوقی ۲۱۴
ترانه‌ساز عشق — ابوالحسن ورزی ۲۱۵
نوای دیلمان — یکی از روشندلان ۲۱۵

بخش چهارم (آثار استاد بنان) ۲۱۷

عکس‌ها ۲۴۳

نمایه‌ی اشخاص ۲۵۱

مرکز موسیقی بتهوون شیراز

پری‌دخت آور (بنان)

به تن مقصرم از دولتِ ملازمتت
ولی خلاصه‌ی جان خاکِ آستانه‌ی توست
حافظ

همسرم بنان

بیست و دو سال پیش، در فروردین ۱۳۴۴، موهبت آشنایی با بنان را یافتم و در نهم بهمن همان سال با دست سرنوشت و به خواست خدای بزرگ که همه‌چیز از اوست به همسری وی که از جفت نخستین خود یک پسر و یک دختر داشت درآمدم. من هم از جفت نخستین خویش دو پسر داشتم: سعید و هومن.

چشم‌ها را برهم می‌نهم، چشم‌هایی که از آن روزگار تا امروز چه بسیار دیده‌اند؛ پرنده‌ی خیال و یاد را به آسمان گذشته و خاطره‌های نه‌بسی‌دور پرواز می‌دهم؛ دهان ذائقه را می‌گشایم و تلخ و شیرینِ دیده‌ها و خاطره‌ها و سنجیده‌ها را باز می‌چشم. راستی را که انسان چه خام‌اندیش، زبون، غافل و در اوج ناتوانی جان‌سخت است. خام‌اندیشی بر اثر عقلِ ناچیز، و غفلت به سبب بی‌خبری از آینده، و ناتوانی در برابر تندبادهای سهمگین حوادث در سرشت طبیعی آدمی، و جان‌سختی پیشِ غمِ بی‌عزیزانی چُنو زیستن شاید گونه‌ای ناگزیری‌ست.

روز پیوند زناشویی ما زادروز تولد من بود. آن روز هر دوی ما احساس می‌کردیم تولد دیگری یافته‌ایم. هر دو گذشته‌ها را پسِ پشت نهاده، چشم امید به آینده داشتیم، به ویژه من که رسالت بزرگ و مقدسی را بر شانه‌های خویش احساس می‌کردم. این حقیقت را به‌سادگی پذیرفته بودم که زندگی با یک هنرمند واقعی بسی دشوار و نیازمند گذشت و ایثار و کمِ خویش خواستن است.

مرکز موسیقی بتهوون شیراز

پری‌دخت آور (بنان)

بتهوون
مرکز موسیقی بتهوون شیراز

روح یک هنرمند در جهان مادّی و واقعیات زیست نمی‌کند. یک هنرمند ـ به نسبت والایی هنرش ـ جهان را چون ما چنان‌که هست نمی‌بیند و نمی‌خواهد چرا که با چنین جهان‌بینی، خیال از پرواز فرو می‌ماند و هنر پدید نمی‌آید. هنرمند جهان را آن‌گونه که خود می‌خواهد باشد دوست دارد و در همان جهان که با ویژگی هنری رنگ می‌پذیرد می‌زیَد. من می‌دانستم گلزار روح هنرمند با وزیدن نسیمی ناموافق توفان‌زده می‌شود. می‌دانستم هنرمند در برابر آرامش و برآورده شدن خواسته‌هایش سرکشی‌ها و عصیان‌ها را فرو می‌گذارد و چون فرشته‌ای آرام به دل خویش می‌پردازد و چون موم شکل می‌پذیرد. می‌دانستم خواسته‌های او را باید به احترام نگریست و بهشت اندیشه‌های رؤیایی وی را که فرسنگ‌ها دور از جهنم مادّی زندگی‌ست باید آرام نگه داشت. آگاه بودم او ساز والایی‌ست که تارهای شورآفرینش با زخمه‌ای ناهنجار می‌گسلد و چشمه‌ی جوشان هنرش تار می‌شود و سپس از فَیَضان باز می‌ایستد. پس باید هرچه بیشتر او را سرشار از آرامش و نغمه و ترانه کرد، وگرنه گناه سهمگین و نابخشودنیِ این نابخردی بر من و خودخواهی‌های من خواهد بود.

من تولد دیگرِ خود و وجود هنرآفرین آن یگانه را با حرمتی بس عظیم پاس می‌داشتم و به آن عشق می‌ورزیدم و در راه این عشق و حرمت با جان‌سختی و ایثاری لذت‌بخش و دلخواه می‌کوشیدم و این راه را ـ هرچند دشوار ـ با پای پُر از آبله‌ی محبت می‌پیمودم. چنین بود که او همواره درنظر من انسانی والا و خوش‌خُلق و کریم بود. با تمامی احساسی که داشت سخت آزرمگین می‌نمود. اگر کدورتی با دوستانش پیش می‌آمد همواره در پوزش‌خواهی پیش‌گام می‌شد. او وسعت نظر و بزرگ‌منشی، سرخوشی و عشق به این مرز و بوم، و هنر بی‌مانند و فضیلت هنری، همه را با هم داشت.

به یاد دارم شبی از میهمانی برمی‌گشتیم، شبی که مشتاقان هنرشناسش او را سرشار از سپاس و محبت و رضایت کرده بودند. بین راه گفت: «نمی‌دانم تو چرا در تشویق من با دیگران دمساز نمی‌شوی؟» گویی آن همه شوق و شور برای او کم بود و با این سخن تأییدِ مرا می‌خواست و این بسی حرف است. گفتم: «در برابر دلنوازیِ صدای دلنشین و عظمتِ حیرت‌آفرین هنرِ تو زبان تشویق در کام من فرو می‌ماند که چیزی در خورِ گفتن و گویای احساس خویش نمی‌یابم اما نگاه مسحور و سکوت بی‌آرام من شاید بتواند کاغذی نانوشته برای بیان حالم باشد. تو خود هر چه عشق و شور و تشویق و سپاس در خورِ توست بر آن بنویس و از آن بخوان.» سکوت رضایت‌آمیزش گویای این بود که آنچه را می‌جُست و می‌خواست یافته است. آری، ما بیست سال و اندی با هم چنین زیستیم. او چنان گُلی بود و من چنین باغبانی.

از اواخر سال ۱۳۵۷ بود که از وضعیت دستگاه گوارش خویش می‌نالید. گذشت زمان، گذر عمر، روندِ حوادث و وقایع پیاپی و بیماری و یأس او را رنجور و وظایف مرا سنگین

مرکز موسیقی بتهوون شیراز

و سنگین‌تر کرده بود تا آن‌که رنج بیماری در بهار ۱۳۶۴ به بسترش کشید و سرانجام دفتر پُرافتخار زندگی‌اش در ساعت شش و چهل و پنج دقیقه‌ی عصر پنجشنبه، هشتم اسفند همان سال، پس از اذان مغرب، در بیمارستان ایران‌مهر بسته شد و آن بلبل خوش‌آهنگ و نغمه‌ساز، دریغا دریغ! خاموش ماند و روحش به زُهره پیوست و در عالم ملکوت با عرشیان به پرواز درآمد و در این میان، در این جهان پُرآشوب، مرا با عشقی به‌صورتْ از دست‌شده، ولی با یاد و خیال خویش همراه، تنها گذاشت.

اندر آنجا که قضا حمله کند چاره تسلیم و رضا تمکین است

او اگرچه دلش می‌خواست در کنار دوستانش در ظهیرالدوله بیارامد اما برآوردن این خواسته غیرممکن بود. برای آرامگاه ابدی‌اش هریک از دوستان و بستگان پیشنهادی دادند: از روستای انگه‌رود در نور گرفته تا ابن‌بابویه. پیشنهاد پروفسور حکمی جراح ریه که دوست خانوادگی‌مان بود نزدیک بود که عملی شود. او گفت که دایی‌اش در امامزاده عبدالله در اتاقکی خصوصی آرمیده و این افتخار را نصیب آن خاندان کنید و استاد را در آنجا به خاک بسپارید و کاشی سردرِ آن را هم مزیّن به نام وی کنید. اما در سکوت و تنهایی یادم آمد که روزی همراه غلام از بزرگراه کرج می‌گذشتیم. در کنار جاده آرامستانِ کوچکی دیدم با درختانی بزرگ و امامزاده‌ای با بنایی کوچک که غریبانه در آن غنوده بود. انگار همین دیروز بود. سوت قطار کلاغان را غارغارکنان از روی درختان سربه‌فلک‌کشیده‌ی آنجا دور می‌کرد. نوعی یادآور کوچ و رفتن بود. حال غریبی داشتم اما با او در میان نگذاشتم. از پس آن سال‌ها دوباره آنجا را به یاد آوردم. به نظرم محل مناسبی بود برای آرمیدن هنرمند بزرگ ما. این بود که در دهم اسفند بلبل خوش‌نوا روی دستان دوستدارانش به امامزاده طاهر برده و به خاک سپرده شد.

همینش بس از کردگارِ مجید که توفیقِ خیرش بشد بر مزید
خدایا بر آن تربتِ نامدار به فضلت که بارانِ رحمت ببار

خوش‌تر دارم آنچه از فقدان او بر من گذشته است در دل خسته‌ام بماند که من این غم را که یادگار او و بازمانده از اوست به جای او عاشقانه دوست می‌دارم و می‌کوشم هیچ‌گاه به مرگ بنان نیندیشم. او در دلِ پاسدارِ من، و نوایش در گوشِ حلقه‌دارِ من هماره زنده است. آن تولد خجسته به پایان آمد و از آن پس وظیفه‌ی دیگری یافتم: اینکه یاد و نام او را بر دوام بدارم. در امامزاده طاهر کرج به جوار رحمت خدایش سپردم و کوشیدم مراسم معمولِ پس از وی مانند نام و مقام هنری‌اش باشکوه باشد و نتیجه‌ی این کوشش در مراسم یادبودهای گوناگون وی همان بود که همگان می‌دانند.

این مردم که سال‌ها آرامش خود را در پناه نوایِ سِحرآفرین و دلنواز بنان جُسته و با

مرکز موسیقی بتهوون شیراز

لطایفِ هنر وی خو گرفته بودند، در غم از دست‌شدنش، چه با حضور خود و چه با سیل نامه‌ها و تلگرام‌ها، حتا از دوردست‌ترین دیارهای داخل و خارج از کشور، شورها و مِهرها و غمگساری‌ها و همدردی‌ها کردند. زبان من برای تشکر از آن‌همه مهر و عاطفه و احساس و بخشایش و این سرافرازی فرومانده است. سپاس من، با همه‌ی وجود، برای آنان که همگام و به یاری من این‌چنین هنر او را قدر شناختند و یادش را گرامی داشتند. آری، حق این بود. او نه تنها به من بلکه به هنر و مردم این مرز و بوم و عواطف و احساسات یک‌یک آنان پیوستگی و تعلق داشت. به‌راستی شگفت‌آور است چنان زیستن و چنین رفتن.

... و اینک همچنان از میان نامه‌ها، یادها، دیدگاه‌ها و شعرهای سروده شده درباره‌ی او و هنرش این دفتر فراهم آمده و به دوستداران بنان و هنر ارجمندش عرضه می‌شود تا کوششی باشد برای زنده نگه‌داشتن ــ نه برای یادآوری نامِ ــ بنان و جایگاهی که او بر مسند هنرِ موسیقیِ آوازی و دل و جان و عواطف مردم این مرز و بوم داشت و دارد.

بارها با خویش اندیشیده‌ام آیا در مقابل روح آن گرامی‌یاد سرافرازم؟ آیا هیچ‌گاه او را نیازرده‌ام و در عشق به او و به جای‌آوردن وظایف خویش کوتاهی نورزیده‌ام؟ آنگاه احساس می‌کنم دوام زندگی ما، حتا اکنون که با یاد بنان و نوای آسمانی او با سخت‌جانی زنده‌ام، پاسخی مناسب بر این پرسش است. امید آنکه چنین باشد، وگرنه روح والا و پُرگذشت او بر من ببخشاید که آنچه کردم نه درخور و شایسته‌ی بنان بود، آن بود که در توان ناچیزِ من پس از این غم بزرگ وجود داشت. خدای بزرگ او را نیز مشمول عنایت و رحمت خویش دارد. روانش شاد، یادش زنده و راهش پُررهرو باد.

سپاس بی‌کران و منّت‌پذیری صادقانه‌ام برای یارانی که با نگارش مقاله و سرودن شعر در فراهم آوردن این دفتر یاری کردند و نیز برای مردم ایران، آنان که به گونه‌ای بنان را گرامی داشتند و می‌دارند.

از آقای هژبر تیموری (از کرمانشاه) و همیاران جوانمردش آقای فرید تیموری و رضا سلیمی با تمامی وجود سپاسگزارم که با احساسی یگانه و گرایشی پُرشور، بدون هیچ‌گونه دست‌افزارِ حرفه‌ای، تنها با نیروی عشق و وسایل بسیار ابتدایی مجسمه‌ی بنان را ساختند که اکنون در خانه‌ام آرام و خاموش به زیستگاه خویش می‌نگرد و یار و دمساز من است.

سپاس از آقای بهمن بوستان، دوست ارجمند و ادیب و ایثارگر، که در مراسم بزرگداشت بنان همه جا از دل و جان کوشیدند و همچنین از دوست شاعر و بزرگوارم آقای ابراهیم صهبا که جایْ‌جایْ در بزرگداشت همسرم از ابراز محبت دریغ نورزیدند.

تلاش پی‌گیر یار گرامی و دانشمند فرزانه آقای نعمت‌الله قاضی (شکیب) را که از رهنمودهایشان برخوردار بوده‌ام صمیمانه پاس می‌دارم.

مرکز موسیقی بتهوون شیراز

کتاب *از نور تا نوا* شامل مقاله‌ها، نوشته‌ها و شعرهایی است درباره‌ی زندگی و ارزش‌های هنری غلامحسین بنان، استاد بزرگ موسیقی آوازی ایران. در ویرایش جدید، علاوه بر نمایه‌ی اشخاص، فهرست کامل آثار بنان و نیز عکس‌های جدیدی افزوده شده‌اند.

زندگی بنان مصادف با دوره‌ای بود که موسیقی در ایران به‌تدریج از زمره‌ی حرفه‌ها بیرون می‌آمد و در ردیف هنرها جا می‌گرفت.... با این همه، غبارِ خفّتِ دیرین هنوز از چهره‌ی آن پاک نشده بود و خطِّ فاصل میان هنرمند و «عمله‌ی طرب» همیشه روشن نبود و کمتر پدری در خواب و خیالش برای فرزند خود شغل خوانندگی آرزو می‌کرد. بنان از کسانی بود که با خودداری از خواندن در مجالس طرب و پرهیز از قبول مزد از افراد ارزش خود و هنر خود را اعتلا بخشید....

آواز بنان ... نرم و صاف و پُر و گرم و خوش‌طنین بود. اختیار حنجره‌اش هرگز از دست او خارج نمی‌شد. چَهچَه بیجا نمی‌زد و قدرت‌نمایی نمی‌کرد. برعکس، قدرت خود را در انتقال معنی شعر و ارائه‌ی ظرافت‌ها و لطایف آواز نشان می‌داد....

بنان آن‌طور که می‌بایست می‌خواند و دیگران بیشتر آن‌طور که می‌توانستند....

بنان چنان بر آواز خود مسلط بود و چنان آرام و مطمئن و ظاهراً بی‌کوشش می‌خواند که وقتی شروع می‌کرد انسان هرگز دغدغه‌ی این را نداشت که جایی از عهده برنیاید و یا فقط به ممکن بسازد و صدایش بشکند و یا از میزان خارج شود. با خیال آسوده و کمال اطمینان می‌شد به آواز او گوش کرد و خود را به دست امواج لذت سپرد.

(متن کتاب، ص ۱۷۷ تا ۱۸۰)

9789648772425

مؤسسه‌ی فرهنگی ـ هنری ماهور
Mahoor Institute of Culture and Arts
www.mahoor.com info@mahoor.com

مرکز موسیقی بتهوون شیراز